

ORIGINAL ARTICLE

Court of Peace in the Body of Exclusive First Instance Reference

Majid Aziziyani¹ 

1. PhD of Private Law, University of Judicial Sciences and Administrative Services, Tehran, Iran.

Correspondence:
Majid Aziziyani
Email: majidaziziyani@ujsas.ac.ir

Received: 02/Nov/2024
Accepted: 21/Dec/2024

How to cite:

Aziziyani, M. (2024). Court of Peace in the Body of Exclusive First Instance Reference, Civil Law Knowledge, 13 (2), 163-180. (DOI: [10.30473/clk.2024.72681.3300](https://doi.org/10.30473/clk.2024.72681.3300))

ABSTRACT

One of the innovations of the new law of dispute resolution councils approved in 1402 is the provision of a new judicial authority called the peace court. Regarding the fact that the peace court as a dedicated judicial authority is on the path of promotion or degradation, we will examine it in this article. Granting heterogeneous and unequal powers to the peace court with legal, criminal, administrative and custom nature has caused that in theory, this court, while being exclusive as a judicial authority, but in practice, it is considered a special public court with various general powers. This can have adverse effects on the success of this institution. According to Article 14 of the new law, dispute resolution councils are only competent in matters of peace and reconciliation, and the authority of those councils to deal with claims and requests has been revoked. The unsuccessful experience of dispute resolution councils in dealing with claims and requests has caused that, in addition to a wide range of claims and complaints under the jurisdiction of the peace court, all the jurisdictions of those dispute resolution councils have been transferred to the peace court, which is due to the diversity and plurality of claims. And requests reduce the favorable and effective effectiveness of this court. The method of the article is to examine the legal and judicial foundations in a descriptive analytical style with an applied method.

KEY WORDS

Dispute Resolution Council, Peace Court, General Court, Special Authority, Jurisdiction.



«مقاله پژوهشی»

دادگاه صلح در کالبد مرجع بدوی اختصاصی

مجید عزیزیانی^۱

۱. دکتری حقوق خصوصی از دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری دادگستری، تهران، ایران.

نویسنده مسئول:

مجید عزیزیانی

رایانامه: majidaziziyani@ujsas.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۰۱

استناد به این مقاله:

عزیزیانی، مجید (۱۴۰۳). دادگاه صلح در کالبد مرجع بدوی اختصاصی، دوفصلنامه علمی دانش حقوق مدنی، ۱۳ (۲)، ۱۸۰-۱۶۳.

(DOI: [10.30473/clk.2024.72681.3300](https://doi.org/10.30473/clk.2024.72681.3300))

چکیده

یکی از نوآوری‌های قانون جدید شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ پیش‌بینی یک مرجع قضایی جدید به نام دادگاه صلح است، در خصوص اینکه دادگاه صلح به عنوان یک مرجع اختصاصی قضایی در مسیر ترقی یا تنزل قرار دارد، در این مقاله به بررسی آن می‌پردازیم. اعطای صلاحیت‌های ناهمگون و نامتوزان به دادگاه صلح با ماهیت حقوقی، کیفری، اداری و حسبی موجب شده است که از حیث نظری، این دادگاه در عین اختصاصی بودن به عنوان یک مرجع قضایی، ولی از حیث عملی، دادگاهی اختصاصی عمومی با صلاحیت‌های عام متنوع محسوب شود که این امر می‌تواند آثار نامطلوبی بر موفقیت این نهاد داشته باشد. به موجب ماده ۱۴ قانون جدید، شوراهای حل اختلاف صرفاً در امر صلح و سازش صلاحیت دارند و صلاحیت آن شوراهای برای رسیدگی به دعاوی و درخواست‌ها سلب شده است. تجربه ناموفق شوراهای حل اختلاف در رسیدگی به دعاوی و درخواست‌ها موجب شده است که علاوه بر طیف گسترده‌ای از دعاوی و شکایات در صلاحیت دادگاه صلح، تمامی صلاحیت‌های آن شوراهای حل اختلاف به دادگاه صلح منتقل شود که این امر با توجه به تنوع و کثرت دعاوی و درخواست‌ها از اثرگذاری مطلوب و مؤثر این دادگاه می‌کاهد. روش مقاله با بررسی مبانی حقوقی و قضایی به سبک تحلیلی توصیفی با شیوه کاربردی است.

واژه‌های کلیدی

شورای حل اختلاف، دادگاه صلح، دادگاه عمومی، مرجع اختصاصی، صلاحیت.

مقدمه

براساس ماده ۴ ق.ج.^۱ قوه قضاییه مکلف است حداکثر ظرف یک سال از تاریخ لازم الاجرا شدن این قانون نسبت به تشکیل دادگاه‌های صلح اقدام کند. شوراهای حل اختلاف براساس ماده ۹ ق.ج.^۲ علاوه بر صلح و سازش، صلاحیت رسیدگی به برخی دعاوی و درخواست‌ها پرتکرار و با ارزش خواسته کمتر را دارا بود. قانون سابق که سال‌ها به عنوان قانون آزمایشی درحال اجرا بود، با اعطای صلاحیت‌های قضایی توأم با صلح و سازش به شورای حل اختلاف، نتوانست انتظارات مقنن و جامعه حقوقی را برآورده کند و به دلیل همین انتقادات، تمامی صلاحیت‌های رسیدگی به دعاوی و درخواست‌ها حسب قانون جدید، از شوراهای حل اختلاف سلب و آن شوراهای صرفاً مبادرت به امر صلح و سازش می‌نمایند. مضافاً به اینکه براساس سند تحول قضایی مصوب ریاست قوه قضاییه با توجه به تجربه ناموفق شوراهای حل اختلاف در امر رسیدگی به دعاوی، قوه قضاییه مأموریت یافت که شورای حل اختلاف را به سمت فلسفه ذاتی آن یعنی امر صلح و سازش سوق دهد. انتقال تمامی صلاحیت‌های شوراهای حل اختلاف در رسیدگی به دعاوی و درخواست‌ها به دادگاه صلح، موجب تراکم کار این دادگاه می‌شود. تنوع و گستردگی صلاحیت‌های اعطایی به دادگاه صلح ترکیبی است از صلاحیت‌های گذشته شوراهای حل اختلاف و اضافه شدن طیف گسترده‌ای از دعاوی پرتراکم و کم اهمیت‌تر دادگاه عمومی حقوقی و دادگاه کیفری^۲ است. لذا اعطای صلاحیت به یک مرجع قضایی هم از حیث کیفری و هم از حیث حقوقی و هم از حیث رسیدگی به درخواست‌ها با فلسفه تخصصی بودن رسیدگی‌ها و رعایت صلاحیت ذاتی از حیث نوع مراجع قضایی در تناقض است.

آنچه که از عنوان دادگاه صلح به ذهن می‌آید این است که مأموریت و رسالت اصلی دادگاه صلح سازش است، درحالی‌که براساس ماده ۱۲ ق.ج. و صلاحیت‌های منصوص، این دادگاه به عنوان یک مرجع قضایی تمام عیار مبادرت به فصل خصومت می‌کند و شوراهای حل اختلاف در کنار دادگاه صلح، تلاش برای صلح و سازش می‌کند و دادگاه صلح در صورت عدم حصول سازش در نهایت مبادرت به حل و فصل اختلاف می‌نماید. حتی در تبصره ماده ۱۵ ق.ج. محدودیت‌های زیادی

برای مقام قضایی نسبت به امکان ارجاع اختلاف به شورای حل اختلاف برای حصول صلح و سازش بر خلاف ق.ق. (م) ۱۱ ایجاد شده است که ق.ج. عملاً نه تنها بسته تشویقی مناسبی برای سازش نداشته، بلکه تحقق امر صلح و سازش را با محدودیت جدی مواجه کرده است. لذا عنوان دادگاه صلح به عنوان یک مرجع قضایی اختصاصی و تاسیس و تصریح به آن در ضمن قانون شوراهای حل اختلاف باتوجه به صلاحیت‌های متنوع قضایی مندرج در ماده ۱۲ ق.ج. و محدودیت ارجاع اختلاف به شورای حل اختلاف برای سازش، عنوان صحیحی محسوب نمی‌شود.

مقاله حاضر درصدد این است که به برخی ابهامات پاسخ دهد که ماهیت دادگاه صلح در نظام حقوقی ایران در مقایسه با سایر مراجع قضایی چگونه است؟ با تشکیل دادگاه صلح در نظام قضایی ایران آیا نوعی ترقی و پیشرفت محسوب می‌شود یا تنزل به گذشته؟ مزایا و معایب دادگاه صلح در مقایسه با سایر دادگاه‌ها چیست؟ مبنای مقنن برای انتخاب صلاحیت‌های دادگاه صلح اعم از حقوقی و کیفری بر چه مواردی استوار است؟ با توجه به جدیدالتصویب بودن قانون جدید و همچنین راه‌اندازی جدید دادگاه صلح در دادگستری‌های سراسر کشور، نوآوری مقاله برای رسیدگی به ابهامات و تعارضات فوق‌الذکر کاملاً مشهود است.

در این مقاله علاوه بر پیشینه و ماهیت، به صلاحیت‌های دادگاه صلح موضوع ماده ۱۲ ق.ج. به عنوان مرجع بدوی پرداخته می‌شود و در باب جایگاه دادگاه صلح به عنوان یک مرجع عالی نسبت به شورای حل اختلاف و همچنین پرداختن به کارکرد شورای حل اختلافاً توجه به قانون جدید در دو مقاله دیگری قابل بررسی و از موضوع و حوصله این بحث خارج است و به همین میزان بسنده می‌شود که دادگاه صلح در جایگاه مرجع عالی، دارای چند وظیفه از جمله مرجع اعتراض از تصمیمات شورای حل اختلاف و مرجع اعتراض ثالث نسبت به گزارش اصلاحی شورای حل اختلاف براساس ماده ۲۵ ق.ج. است. همچنین براساس ماده ۲۶ ق.ج. دادگاه صلح مرجع شناسایی و تنفیذ گزارش اصلاحی شورای حل اختلاف تلقی می‌گردد. مضافاً به اینکه دادگاه صلح مرجع صدور رأی تصحیحی شورای حل اختلاف طبق ماده ۲۴ ق.ج. است.

۱. قانون جدید شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲

۲. قانون قدیم شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴

۳. تبصره - مقام رسیدگی‌کننده و اجراکننده و همچنین مقام ارجاع قبل از ارجاع پرونده به شعبه و ثبت آن، مکلفند قبل از ارجاع پرونده به شورا از عدم

مخالفت طرفین پرونده با ارجاع پرونده به شورا اطمینان حاصل کنند و شورا قبل از شروع به رسیدگی پرونده‌های موضوع این ماده، طرف یا طرفین پرونده را از حق مخالفت با ارجاع پرونده به شورا مطلع سازد.

سابقه قانونگذاری دادگاه صلح

سؤال مهم این است که آیا دادگاه صلح سابقه تقنینی و قضایی در تشکیلات قضایی ایران را دارد یا خیر؟ برای پاسخ به این پرسش بررسی کلیه قوانین و مقررات گذشته لازم و ضروری است. نخستین بار مقنن با عبارت «محاکم صلحیه» در ماده ۳ قانون اصول تشکیلات عدلیه و محاضر شرعیه و حکام صلحیه مصوب ۱۲۹۰/۰۴/۲۶ دادگاههای صلح را وارد نظام قضایی ایران کرده است. براساس ماده ۶ این قانون محاکم قضایی به ۳ دسته محاکم صلحی محاکم ابتدایی و محاکم استینافیه تقسیم‌بندی می‌گردد که محاکم صلحی در پایین‌ترین مرتبه قرار دارد و از حیث تعداد بیشترین تعداد محاکم را به خود اختصاص دهند (زرنگ، ۱۳۸۱: ج ۱/۱۶۳) به احکام غیرقطعی محاکم صلحیه بر اساس ماده ۲۶ قانون یادشده و موافق اصول محاکمات در محکمه ابتدایی که در حوزه آن واقع هستند استینافاً رسیدگی می‌شد. احکام قطعی محاکم صلحیه قابل تمیز نبود. محاکم صلحیه در قانون اصول تشکیلات، یک دادگاه کیفری و حقوقی برای رسیدگی به امور کم اهمیت بود. اهمیت این محکمه در جامعه روستایی آن زمان سبب شد تا بیشترین توجه و تحول معطوف به آن شود. بعد از قانون اصول تشکیلات، طی مواد ۸ تا ۱۴۱ قانون اصول محاکمات عدلیه مصوب ۱۲۹۰/۰۸/۱۸، به تفصیل پیرامون آیین دادرسی محاکم صلحیه و صلاحیت آن پرداخته شد. در قانون موقت تصرفات در قانون اصول محاکمات حقوقی راجع به محاکم صلحیه مصوب ۱۳۰۲/۰۳/۲۳ بسیاری از مواد قانون اصول محاکمات راجع به محاکم صلحیه مورد اصلاح واقع شد. بر اساس ماده ۱۳ قانون تسریع محاکمات مصوب ۱۳۰۹/۴/۳ رسیدگی در محاکم صلح اختصاری بود (کاویار، حسین، امینی، مهدی، ۱۴۰۳: ۱۰۹).

با تصویب قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸، قانون اصول محاکمات حقوقی و قانون تأسیس صلح نواحی و اصلاح بعضی از مواد اصول محاکمات و قانون تقسیم محاکم ابتدایی به درجات مختلفه و تشکیل صلحیه‌های با صلاحیت نامحدود نسخ صریح شد. بدین ترتیب به موجب این قانون نام محکمه صلح حذف و «دادگاه بخش جایگزین محکمه صلح شد» (زرنگ، ۱۳۸۱: ج ۱/۳۲۳). هر چند برخی معتقدند نام دیگر دادگاه صلح، دادگاه بخش است (جعفری‌لنگرودی، ۱۳۹۱: ج ۱/۱۸۵۶). بر اساس ماده ۱ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶ «دادگاه بخش از سازمان قضایی دادگستری حذف می‌شود و رسیدگی نخستین به کلیه دعاوی

حقوقی و اموری که تا قبل از اجرای این قانون در صلاحیت دادگاههای بخش بوده، به عهده دادگاههای شهرستان و بخش مستقل» قرار می‌گیرد. بدین ترتیب دادگاه بخش عادی که محور اصلی دادگاه بخش بود از سازمان قضایی حذف و تنها دادگاه بخش مستقل باقی ماند (زرنگ، ۱۳۸۱: ج ۲/۱۳۰).

با تصویب لایحه قانونی تشکیل دادگاههای عمومی در ۱۳۵۸/۰۷/۱۰ «دادگاه صلح» به نظام حقوقی ایران بازگشت. این لایحه علیرغم تعرضاتی که به قوانین اصول تشکیلات دادگستری و آیین دادرسی داشت اصل تعدد مراجع عمومی حقوقی بدوی را مورد پذیرش قرار داد. در این لایحه، دادگاههای عمومی به دادگاههای حقوقی، جزایی و صلح تقسیم می‌شد. مطابق ماده ۱۴ قانون یاد شده ترتیب تشکیل دادگاه صلح همان بود که برای دادگاه بخش سابق مقرر بود. براساس ماده ۵ آن قانون، رسیدگی به کلیه دعاوی حقوقی و جزایی و امور حسبی جز آنچه به موجب این قانون در صلاحیت دادگاه صلح قرار داده شده بود، حسب مورد با دادگاههای حقوقی یا جزایی بود مگر اینکه در قانون، مرجع دیگری تعیین شده باشد. «رسیدگی به کلیه دعاوی که در گذشته در صلاحیت دادگاههای بخش کیفری یا شورای داورى قرار داشت، به دادگاه صلح واگذار گردید و این دادگاهها به ویژه صلاحیت رسیدگی به اعتراض و شکایات از تصمیمات و آرای قابل اعتراض خانه‌های انصاف را به دست آوردند» (آشوری، ۱۳۸۳: ج ۱/۷۶). مطابق با ماده ۱۷ لایحه قانونی یادشده، احکام دادگاه صلح قابل پژوهش در دادگاه عمومی شمرده شد، ولی حسب ماده ۲ آن قانون، رسیدگی بدوی در دادگاه عمومی یک درجه و احکام آن قطعی و غیرقابل تجدیدنظر بود. بنابراین، دعاوی ساده و با خواسته کمتر در دادگاه صلح دو درجه‌ای، ولی دعاوی پیچیده و با خواسته بیشتر یک درجه‌ای رسیدگی می‌شد (شمس، ۱۳۸۳: ج ۱/۵۷).

با تصویب قانون تشکیل دادگاههای حقوقی یک و دو مصوب ۱۳۶۴/۹/۳ و بر اساس ماده ۱۷ آن قانون، دادگاههای حقوقی یک و دو از تاریخ تصویب این قانون ظرف مدت حداکثر ۳ ماه تشکیل و از آن تاریخ دادگاههای صلح و عمومی حقوقی منحل شدند (کاویار، حسین، امینی، مهدی، ۱۴۰۳: ۱۱۰) تا اینکه در ۱۴۰۲/۰۶/۲۲ قانون شوراهای حل اختلاف تصویب شد و در ماده ۴ آن به دادگاه صلح اشاره و به نوعی دادگاه صلح با صلاحیت‌های جدید به نظام قضایی ایران بازگشت. ملاحظه می‌شود دادگاه صلح با فراز و نشیب‌های فراوانی در طول بیش از یک قرن گذشته مواجه بوده و به

اختلاف را داشته باشد، بلکه نهایت صلاحیت این شورا، صرفاً در امر صلح و سازش است.

۲. نوع دادگاه صلح: عمومی یا اختصاصی بودن

مقصود از نوع دادگاه، وجهه آن از لحاظ عمومی و اختصاصی است. دادگاه‌ها از حیث نوع به دادگاه‌های عمومی و دادگاه‌های اختصاصی تقسیم می‌شوند (متین دفتری، ۱۳۷۸: ۲۵۹). مقنن در باب اول فصل اول قانون آیین دادرسی مدنی از عبارت صلاحیت ذاتی و نسبی دادگاه‌ها استفاده کرده است و در ماده ۱۰ آن قانون، رسیدگی نخستین به دعاوی حسب مورد در صلاحیت دادگاه‌های عمومی و انقلاب قرار گرفته مگر در مواردی که قانون مرجع دیگری را تعیین کرده باشد.

دادگاه عمومی، دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی به همه دعاوی را دارد مگر دعاوی که به تشخیص قانونگذار در صلاحیت سایر مراجع قضایی باشد. در مقابل دادگاه اختصاصی دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی به هیچ دعوایی را ندارد، مگر آن دعاوی که قانونگذار در صلاحیت آن مرجع قرار داده باشد (شمس، ۱۳۸۳: ج ۷۵/۱). در گذشته با توجه به ماده ۲ لایحه قانونی تشکیل دادگاه‌های عمومی و رأی وحدت رویه شماره ۲۱ مورخ ۱۳۶۳/۰۷/۳۰ ماهیت دادگاه صلح، شعبه‌ای از دادگاه عمومی بود که در موضوعات خاص و کم اهمیت صلاحیت رسیدگی داشت، اما به موجب قانون جدید، دادگاه صلح در وهله اول یک مرجع قضایی است که قاضی مبادرت به رسیدگی به حل و فصل اختلافات می‌کند، ولی دادگاه صلح نمی‌تواند دادگاه عمومی محسوب شود؛ زیرا بر اساس تبصره ۴ ماده ۱۲ ق.ج. بحث اختلاف در صلاحیت بین دادگاه صلح و سایر مراجع قضایی و غیرقضایی پیش‌بینی شده است و این به‌منزله این است که دادگاه صلح در کنار سایر دادگاه‌های دیگر مبادرت به رسیدگی می‌کند و به عنوان شعبه‌ای از شعب دادگاه‌های عمومی رسیدگی نمی‌کند. از سوی دیگر، صلاحیت‌های دادگاه صلح در ماده ۱۲ ق.ج. پیش‌بینی شده است. بنابراین، ماهیت دادگاه صلح ماهیت اختصاصی است و براساس ماده اخیرالذکر، دادگاه صلح صرفاً به دعاوی و موضوعاتی رسیدگی می‌کند که به‌صراحت در ماده ۱۲ به آن تصریح شده است. لذا صلاحیت دادگاه صلح در مقایسه با سایر مراجع قضایی از نوع صلاحیت ذاتی و از حیث نوع، دادگاه صلح صرفاً به دعاوی و موضوعاتی رسیدگی می‌کند که مقنن به آن تصریح نموده باشد و نوع دادگاه صلح با توجه به صلاحیت‌هایی

کرات با تصویب قوانین حذف و مجدداً با مصوبه قانونی جدید به نظام قضایی بازگشته است که البته مشخص‌کننده عدم قوام و ثبات قانونگذاری لازم در این خصوص است.

ماهیت دادگاه صلح

مستند تشکیل دادگاه صلح ماده ۴ ق.ج. است که براساس این ماده قوه قضاییه موظف است در دادگستری شهرستان‌ها، شعبی از دادگاه‌ها را به عنوان دادگاه صلح و در حوزه قضایی بخش در صورت عدم تشکیل دادگاه صلح، وظایف و اختیارات و صلاحیت دادگاه صلح به شعب دادگاه بخش محول نماید. در صلاحیت ذاتی دادگاه صلح، سه مسئله صنف، نوع و درجه مورد بحث است که به شرح ذیل بدان پرداخته می‌شود:

۱. صنف

صلاحیت ذاتی با نظم عمومی مرتبط است (هرمزی، ۱۳۹۳: ۱۶۴) از حیث صنف، دادگاه صلح یک مرجع قضایی محسوب می‌شود نه غیرقضایی که حل و فصل اختلاف توسط قاضی منصوب رئیس قوه قضاییه صورت می‌گیرد و موضوعات متنوعی اعم از دعاوی مدنی، کیفری، خانوادگی، حسبی، اداری و غیر ترافی به آن ارجاع می‌شود؛ زیرا براساس تبصره ۲ ماده ۱۲ ق.ج. دادگاه صلح با حضور رئیس یا دادرس علی‌البدل رسمیت می‌یابد. همچنین براساس ماده ۲۱ آیین‌نامه اجرایی ق.ج. مصوب ۱۶ / ۳ / ۱۴۰۳ ریاست قوه قضاییه، امور مربوط به قضات دادگاه صلح تابع مقررات مربوط به قضات دادگستری است. مضافاً به اینکه تنوع صلاحیت‌های دادگاه صلح در ماده ۱۲ ق.ج. و همچنین اختصاص شعبه یا شعبی از دادگاه‌ها به‌عنوان دادگاه صلح، همگی دلالت بر این دارد که دادگاه صلح یک مرجع قضایی تمام‌عیار محسوب می‌شود و مرجع شبه قضایی نمی‌باشد؛ زیرا صدور رأی و حل و فصل اختلاف توسط قاضی صورت می‌گیرد و شوراهای حل اختلاف براساس ماده ۱۴ ق.ج. صرفاً در امر صلح و سازش اقدام می‌کنند و این به‌منزله این است که شورای حل اختلاف براساس ق.ج. یک مرجع قضایی محسوب نمی‌شود، بلکه از حیث ماهیت، به‌عنوان یک مرجع شبه میانجی‌گری، سعی در حصول صلح و سازش فی‌مابین طرفین می‌نماید. البته شوراهای حل اختلاف در کنار دادگاه‌های صلح و به‌عنوان بازوان مشورتی، جهت حصول صلح و سازش همکاری لازم را دارند، ولی این به‌منزله این نیست که شورای حل اختلاف صلاحیت رسیدگی و حل و فصل اصل

که در ماده ۱۲ ق.ج. همان طور که ذکر شد، شامل موضوعات حقوقی و کیفری، حسی و غیر ترافیکی است. نکته قابل ذکر این است که صلاحیت شوراهای حل اختلاف در مقایسه با دادگاهها با توجه به مفهوم ق.ج. از نوع صلاحیت نسبی محسوب می‌گردد. صلاحیت نسبی که برخاسته از صلاحیت ذاتی است و در قوانین و مقررات موضوعه فعلی به آن اشاره نشده است و فقط در باب اول فصل اول قانون آیین دادرسی مدنی از عبارت «صلاحیت ذاتی و نسبی دادگاهها» استفاده شده است، ولی این نوع صلاحیت به حالتی اطلاق می‌شود که یک طیف از دعاوی از حیث نوع، میزان و ارزش بین دادگاه عالی و دادگاه تالی تقسیم می‌گردد؛ بدین معنی که دعاوی با ارزش و میزان کم در مرجع تالی و دعاوی با ارزش و میزان بالاتر در دادگاه عالی مورد رسیدگی قرار می‌گیرد (نهرینی، ۱۴۰۰: ج ۱/۱۹۱). لذا صلاحیت شوراهای حل اختلاف براساس قانون قدیم با توجه به نوع و میزان دعاوی در مقایسه با دادگاههای عمومی حقوقی نوعی صلاحیت نسبی محسوب می‌شد و در حال حاضر نیز صلاحیت دادگاه صلح نسبت به دادگاه حقوقی با توجه به نصاب رسیدگی به دعاوی مالی تا یکصد میلیون تومان از نوع صلاحیت نسبی محسوب می‌شود.

۳. درجه دادگاه صلح

درخصوص درجه دادگاه صلح با توجه به مادتين ۱۲ و ۲۵ ق.ج. دادگاه صلح در وهله اول یک مرجع بدوی در مقایسه با مراجع عالی محسوب است؛ زیرا بر اساس ماده ۱۲ ق.ج. صلاحیت‌های دادگاه صلح به‌عنوان یک مرجع بدوی پیش‌بینی شده است. در وهله دوم در ماده ۲۵ ق.ج. دادگاه صلح به‌عنوان یک مرجع اعتراض از تصمیمات شورای حل اختلاف مورد شناسایی قرار گرفته است. لذا ماهیت دادگاه صلح از حیث درجه در برخی موارد به‌عنوان مرجع بدوی و در برخی موارد به‌عنوان مرجع عالی نسبت به شورای حل اختلاف محسوب می‌شود.

تفاوت دادگاه صلح در شهرستان و بخش

در حوزه قضایی شهرستان، اختصاص شعبه یا شعبی از دادگاهها همانند دادگاه انقلاب به عنوان دادگاه صلح تحت مدیریت رئیس حوزه قضایی صورت می‌گیرد که علاوه بر شعبات حقوقی و کیفری، شعبه یا شعبی از دادگاههای صلح را دارا خواهند بود. در این حوزه‌های قضایی (شهرستان‌ها)، تشکیل دادگاه صلح الزامی است، ولی براساس ذیل ماده ۴ ق.ج. با توجه به عبارت «می‌تواند»، در حوزه قضایی بخش تشکیل دادگاه

صلح بنا به تشخیص رئیس قوه قضاییه است و اختصاص شعبی از دادگاه بخش به شعبه دادگاه صلح اختیاری است، اما اگر شعبه یا شعبی از دادگاههای بخش به‌عنوان دادگاه صلح اختصاص داده نشود، این به‌منزله این نیست که صلاحیت و مقررات دادگاه صلح از جمله اصل قطعی بون آرای دادگاه صلح در دادگاه بخش اعمال نمی‌شود. به عبارت دیگر، در حوزه قضایی بخش به تشخیص رئیس قوه قضاییه هم امکان تشکیل شعب دادگاه صلح وجود دارد و هم اینکه در صورت عدم تشکیل، صلاحیت و مقررات دادگاه صلح در شعب دادگاه بخش اعمال می‌شود. لذا در صورت عدم تشکیل شعب دادگاه صلح در دادگاههای بخش، تمامی شعب دادگاههای بخش با رعایت مقررات ق.ج. از جمله اعمال اصل قطعی بودن آرای دادگاه صلح موضوع تبصره ۵ ماده ۱۲ مبادرت به رسیدگی می‌کند. تمایز دادگاه صلح در حوزه قضایی شهرستان و بخش صرفاً در تشکیل یا عدم تشکیل آن می‌باشد که در حوزه قضایی شهرستان تشکیل آن الزامی و در حوزه قضایی بخش تشکیل آن به تشخیص رئیس قوه قضاییه می‌باشد که در صورت تشکیل دادگاه صلح در حوزه قضایی بخش، صرفاً شعبه یا شعب اختصاصی می‌توانند مبادرت به رسیدگی به دعاوی موضوع ماده ۱۲ ق.ج. نمایند؛ در حالی که در صورت عدم تشکیل دادگاه صلح در دادگاه بخش، همه شعبات دادگاه بخش مطابق مقررات حاکم بر دادگاههای صلح از جمله اصل قطعی بودن آرای دادگاه صلح و سایر موارد، رسیدگی می‌نمایند و عبارت ذیل ماده ۴ ق.ج. «بر اساس احکام این قانون رسیدگی می‌کند»، مؤید این دیدگاه است. بنابراین، در نتیجه از حیث صلاحیت، اصول و تشریفات دادرسی، بین حوزه قضایی بخش و شهرستان در مورد دادگاه صلح، تفاوتی وجود ندارد.

با توجه به اختیاری بودن تشکیل دادگاه صلح در دادگاه بخش ممکن است این شبهه به وجود آید که در صورت عدم تشکیل شعبه دادگاه صلح در دادگاه بخش، شعب دادگاه بخش، بدون توجه به مقررات ق.ج. به دعاوی رسیدگی می‌کنند، ولی این دیدگاه کاملاً نادرست است؛ زیرا علاوه بر دلایلی که پیش از این بیان شد، براساس ذیل ماده ۱۴ ق.ج. از تاریخ لازم‌الاجرا شدن این قانون، شعب شوراهای حل اختلاف برای رسیدگی به دعاوی و حل و فصل اختلاف منحل می‌شود و صرفاً در امر صلح و سازش اقدام می‌کند. لذا شورای حل اختلاف صلاحیت رسیدگی به دعاوی و شکایات برای حل و فصل اختلاف را ندارد و کلیه صلاحیت‌های قضایی و غیر قضایی آن به غیر از صلح و سازش به دادگاه صلح یا دادگاه بخش به جانشینی دادگاه

صلح (در صورت عدم تشکیل) واگذار شده است.

دادگاه صلح در جایگاه مرجع بدوی

در ماده ۱۲ ق.ج. مقنن در ۱۱ بند به صلاحیت‌های دادگاه صلح به‌عنوان یک مرجع بدوی قضایی اشاره کرده است و طیف گسترده‌ای از این دعاوی سابقاً در صلاحیت شورای حل اختلاف بود که با وضع ماده ۱۴ ق.ج. صلاحیت‌های شورای حل اختلاف برای رسیدگی به دعاوی از بین رفت و صرفاً در امر صلح و سازش مبادرت می‌نماید.

با ملاحظه بندهای ۱۱ گانه ماده ۱۲ ق.ج.، تشخیص معیار و ملاک مقنن برای واگذاری این‌گونه دعاوی، شکایات و درخواست‌های متنوع به دادگاه صلح برای ما روشن نیست؛ زیرا بین بندهای ۱۱ گانه فوق‌الذکر هیچ‌گونه همگونی و سختی از حیث ماهیت و جنس وجود ندارد و دادگاه صلح هم صلاحیت رسیدگی به دعاوی منقول و غیرمنقول و همچنین دعاوی خصوصی یا دعاوی راجع به اموال عمومی، دولتی را دارا می‌باشد.

شاید در بادی امر چنین به‌نظر برسد که مقنن قصد داشته است موضوعات کم‌اهمیت را در صلاحیت دادگاه صلح قرار دهد، ولی با بررسی بیشتر می‌توان نادرستی این دیدگاه را به سادگی به اثبات رساند؛ زیرا صلاحیت دادگاه صلح در رسیدگی به دعاوی حقوقی ثلاث و همچنین جنبه عمومی و خصوصی کلیه جرائم غیر عمدی ناشی از کار یا تصادفات رانندگی حتی با دیه کامل، همچنین رسیدگی به دعاوی مالی تا نصاب صد میلیون تومان اعم از منقول یا غیرمنقول (اعم از مقوم و غیر مقوم) صرف‌نظر از دولتی و عمومی یا خصوصی بودن مال موضوع دعوی و همچنین رسیدگی به پرونده‌های کیفری درجه هفت و هشت (از جمله بزه تغییر کاربری غیر مجاز اراضی زراعی و باغات) که طیف گسترده‌ای از جرایم را شامل می‌شود، همگی نشان‌دهنده اهمیت صلاحیت‌های واگذار شده به دادگاه صلح است و با مبنای پیش‌گفته در خصوص واگذاری موضوعات کم‌اهمیت به این دادگاه در تضاد است.

۱. دعاوی مالی تا نصاب یک میلیارد (۱,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ ریال)

مهم‌ترین و گسترده‌ترین دعاوی در خصوص صلاحیت دادگاه صلح مربوط به این بند است. براساس بند یک ماده ۱۲ ق.ج. دعاوی مالی به‌طور مطلق اعم از منقول و غیرمنقول تا نصاب یک میلیارد ریال در صلاحیت دادگاه صلح می‌باشد. البته

براساس تبصره این بند نصاب مذکور هر سه سال یک‌بار با رعایت تناسب تغییر شاخص سالیانه اعلامی ازسوی بانک مرکزی به تشخیص رئیس قوه قضاییه تعدیل می‌گردد که پیش‌بینی تعدیل‌پذیری نصاب این بند از محسّنات ق.ج. برخلاف ق.ق. محسوب می‌شود که در بند الف ماده ۹ ق.ق. دعاوی مالی راجع به اموال منقول تا نصاب دویست میلیون ریال در صلاحیت شورای حل اختلاف بود که قریب به یک دهه، نصاب مذکور مورد تعدیل قرار نگرفته بود که در ق.ج. به این مهم پرداخته شده است.

تفاوت دیگر ق.ق. و ق.ج. در رسیدگی به دعاوی مالی تا نصاب معین، این است که در ق.ج. به صلاحیت دادگاه صلح در رسیدگی به دعاوی مالی اعم از منقول و غیرمنقول اشاره شده است، درحالی‌که در ق.ق. صرفاً دعاوی مالی راجع به اموال منقول در صلاحیت شورای حل اختلاف بود و آن شورا صلاحیت رسیدگی دعاوی راجع به اموال غیرمنقول را نداشت، درحالی‌که بر اساس ق.ج. دادگاه صلح هم به دعاوی اموال منقول و هم به دعاوی اموال غیرمنقول تا نصاب مذکور رسیدگی می‌کند.

مهم‌ترین نکته این بند این است که در آن قیدی در خصوص اینکه دعاوی مالی صرفاً وجه نقد در صلاحیت دادگاه صلح قرار بگیرد، وجود ندارد؛ لذا دعاوی مالی اعم از وجه نقد یا دعاوی مالی که بهای خواسته آن تا نصاب یک میلیارد ریال باشد، در صلاحیت دادگاه صلح قرار دارد و مقید کردن این بند به دعاوی مالی وجه نقد خلاف اطلاق بند مذکور است و نظریه شماره ۷/ ۱۴۰۳ / ۲ مورخ ۲۷ / ۰۶ / ۱۴۰۳ اداره حقوقی قوه قضاییه «با توجه به نسخ قانون شورای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴ و عدم پیش‌بینی مقررات خاص در مورد ملاک بودن ارزش واقعی خواسته در تعیین صلاحیت دادگاه صلح و با لحاظ حکم مقرر در ماده ۱۷ قانون جدید صلاحیت دادگاه صلح نیز تابع عمومات حاکم از جمله تقویم خواسته به شرح مندرج در مواد ۶۱ و به بعد قانون آیین دادرسی مدنی است»، مؤید این دیدگاه است. البته شایسته است با توجه به جایگاه دادگاه صلح و تقویم خواسته‌ای که ازسوی خواهان دعوا صورت می‌گیرد، اصلاحات لازم از سوی مقنن در خصوص مقید نمودن این بند به دعاوی مالی وجه نقد صورت گیرد و یا اینکه حکم تبصره یک ماده ۹ ق.ق. در مورد بهای واقعی خواسته مد نظر مقنن قرار گیرد و تا اصلاح صورت‌گرفته توسط مقنن، امکان مقید نمودن این بند به دعاوی مالی وجه نقد وجود ندارد. بنابراین، مثلاً در دعاوی ابطال سند مالکیت نسبت به ملک صد میلیارد

تومانی، اگر خواهان با رعایت مقررات مواد ۶۱ و ۶۲ قانون آیین دادرسی مدنی خواسته را به زیر یکصد میلیون تومان مقوم کند، رسیدگی به این دعوا در صلاحیت دادگاه صلح است که با فلسفه تشکیل این دادگاه و ق.ج. در تعارض است.

اطلاق بند یک مورد بحث دارای این نتیجه نیز می‌باشد که حتی دعاوی راجع به اموال عمومی و دولتی تا نصاب یک میلیارد ریال در صلاحیت دادگاه صلح قرار دارد، درحالی‌که براساس ماده ۱۰ ق.ق. شورای حل اختلاف صلاحیت رسیدگی به دعاوی راجعه اموال عمومی و دولتی را دارا نبود. همچنین حتی در ماده ۱۶ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ دادگاه بخش صلاحیت رسیدگی به دعاوی راجعه اموال دولت را دارا نبود، ولی در ق.ج. تمایزی بین اموال عمومی و دولتی با اموال خصوصی قائل نشده است. نکته دیگر اینکه مقنن در بند ۴ ماده ۱۱ ق.ج. همچنان شورای حل اختلاف را در دعاوی راجعه وجوه و اموال عمومی و دولتی و انفال برای صلح و سازش، صالح نمی‌داند، ولی این عدم صلاحیت شورا نسبت به امر صلح و سازش، نافی صلاحیت دادگاه صلح با توجه به اطلاق بند یک ماده ۱۲ ق.ج. در رسیدگی به دعاوی مالی تا نصاب یک میلیارد ریال نسبت به دعاوی راجعه اموال عمومی و دولتی نمی‌باشد.

نتیجه دیگر اطلاق این بند شامل صلاحیت دادگاه صلح در صدور اجراییه نسبت به چک‌های جدید موضوع ماده ۲۳ قانون صدور چک تا نصاب بند ۱ ماده ۱۲ می‌باشد؛ زیرا براساس ماده ۲۳ قانون صدور چک، صدور اجراییه توسط دادگاه صالح صورت می‌گیرد که سابقاً شورای حل اختلاف به دلیل ماهیت دادگاه نبودن آن، صلاحیت صدور اجراییه ناشی از چک موضوع ماده ۲۳ قانون صدور چک را دارا نبود و نظریه مشورتی شماره ۲۶۳۳/۹۷/۷ مورخ ۱۳۹۷/۱۱/۱۰ اداره حقوقی قوه قضاییه مؤید این دیدگاه بود، ولی در ق.ج. با توجه به تأسیس دادگاه صلح و شأنیت محکمه بودن آن، مانعی برای صدور اجراییه از سوی این دادگاه وجود ندارد.

نقیصه عجیب ق.ج. در این بند این است که آرای دادگاه صلح در دعاوی کمتر از نصف نصاب مذکور در این بند قطعی و بالاتر از نصف نصاب مذکور براساس بند الف تبصره ۵ ماده ۱۲ ق.ج. قابل تجدیدنظر در دادگاه تجدیدنظر استان است، ولی در ق.ج. در خصوص فرجام‌خواهی از آرای دادگاه صلح تعیین تکلیف نشده است و براساس ماده ۱۷ ق.ج. تابع عمومات قانون

آیین دادرسی مدنی است^۱ و این نتیجه حاصل می‌شود که براساس بند ۱ قسمت الف ماده ۳۶۷ قانون آیین دادرسی مدنی، احکامی که خواسته آن بیش از مبلغ دو میلیون تومان باشد قابل فرجام‌خواهی در دیوان عالی کشور می‌باشد، ولی رأی دادگاه صلح در دعاوی مالی با خواسته مثلاً بیست میلیون تومان قابل تجدیدنظرخواهی در دادگاه تجدیدنظر استان نمی‌باشد، ولی قابل فرجام‌خواهی در دیوان عالی کشور است که به هیچ‌عنوان با شأنیت دیوان عالی کشور تطابق ندارد و نشان‌دهنده عدم دقت حقوقی مقنن به نتایج و آثار اطلاق بند یک ماده ۱۲ ق.ج. می‌باشد.

به تصریح بند ۴ ماده ۶۲ قانون آیین دادرسی مدنی امکان اعتراض به بهای خواسته فقط در دعاوی راجعه اموال مصداق دارد (فصیحی‌زاده، اسعدی، ۱۳۹۳: ۳۲۲). لذا در صورت اقامه دعاوی مالی، خوانده حق دارد نسبت به بهای خواسته اعلامی توسط خواهان تا اولین جلسه دادرسی (بند ۴ ماده ۶۲ قانون آیین دادرسی مدنی) اعتراض کند و اختلاف باید در تجدیدنظر و فرجام‌خواهی بودن رأی مؤثر باشد (ماده ۶۳ همان قانون) و در این صورت دادگاه با جلب نظر کارشناس بهای خواسته را تعیین می‌کند و مبلغ جدید به عنوان بهای خواسته شناخته می‌شود. لذا در صورتی که خوانده دعاوی مطروحه در دادگاه صلح نسبت به بهای تقویم شده معترض باشد، با رعایت مقررات مواد ۶۱، ۶۲ و ۶۳ قانون آیین دادرسی مدنی و تأثیر اختلاف حادث شده در مراحل بعدی دادرسی، دادگاه صلح نسبت به تعیین بهای خواسته اقدام می‌کند.

براساس بند الف تبصره ۵ ماده ۱۲ ق.ج. دعاوی موضوع بند ۱ این ماده در صورتی که خواسته بیشتر از نصف نصاب مذکور در آن بند باشد، قابل تجدیدنظرخواهی و به صورت دو مرحله‌ای است.

۲. دعاوی حقوقی تصرف عدوانی، مزاحمت و ممانعت از حق

دعاوی ثلاث یا تصرف، در نظام حقوق دادرسی مدنی ایران از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و مفاد ماده ۱۶۲ قانون آیین دادرسی مدنی مبنی بر اینکه ابراز سند مالکیت دلیل بر سبق تصرف و استفاده از حق است، دلالت بر این دارد که در این

۱. ماده ۱۷: در مواردی که در این قانون حکمی تعیین نشده است، آیین دادرسی و ترتیبات رسیدگی، صدور رأی و اجرای احکام دادگاه صلح حسب مورد تابع قوانین و مقررات حاکم بر دادگاه‌های حقوقی و کیفری است.

مؤید این دیدگاه است. بنابراین، نتیجه می‌گیریم دادگاه صلح صلاحیت رسیدگی به دعاوی ثلاث راجع به املاک فاقد سند رسمی را دارا می‌باشد. براساس بند پ تبصره ۵ ماده ۱۲ ق.ج. دعاوی موضوع بند ۲ ماده مذکور، قابل تجدیدنظرخواهی و به‌صورت دوبرحله‌ای می‌باشد.

۳. دعاوی راجع به جهیزیه، مهریه و نفقه تا نصاب مقرر در بند ۱ این ماده در صورتی که مشمول ماده ۲۹ قانون حمایت خانواده مصوب ۱/۱۲/۱۳۹۱ نباشد

دادگاه خانواده برابر ماده ۱ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱، برای رسیدگی به امور و دعاوی خانوادگی تشکیل شده و در ماده ۴ این قانون، موارد صلاحیت آن احصاء شده است؛ این دادگاه بر اساس مفهوم مواد فوق‌الذکر و بر اساس رأی وحدت رویه شماره ۷۶۹ - ۲۶/۴/۱۳۹۷ هیأت عمومی دیوان عالی کشور به عنوان یک مرجع اختصاصی محسوب می‌شود. دادگاه خانواده از صنف مراجع اختصاصی حقوقی است؛ زیرا تمام موضوعات داخل در صلاحیت آن از جمله موضوعات مدنی محسوب می‌شود (تقی‌زاده، رشیدی، ۱۳۹۸: ۱۱۷).

همان‌طور که در مطالب قبلی ذکر شد، دادگاه صلح نیز به عنوان یک مرجع اختصاصی تلقی می‌گردد و مقنن در بند سه ماده ۱۲ ق.ج. یکسری از صلاحیت‌های دادگاه خانواده شامل دعاوی راجع به جهیزیه، مهریه و نفقه تا نصاب مقرر در بند یک (تا نصاب یکصد میلیون تومان) را به دادگاه صلح واگذار کرده است. به عبارت دیگر، مقنن یکسری دعاوی در صلاحیت یک مرجع اختصاصی را به یک مرجع اختصاصی دیگر واگذار کرده است.

با ملاحظه منطوق بند فوق‌الذکر، دادگاه صلح با دو شرط می‌تواند به دعاوی راجع به جهیزیه، مهریه و نفقه رسیدگی کند: شرط اول این است که مبلغ خواسته تا یکصد میلیون تومان باشد. شرط دوم این است که سه خواسته فوق‌الذکر به‌نحو علی‌حده و مستقل مطرح شود و تحت شمول ماده ۲۹ قانون حمایت خانواده (صدور رأی طلاق توأم با تعیین تکلیف نسبت به امورات مالی و غیرمالی زوجین) نباشد.

نکته دیگر این است که دادگاه صلح صرفاً به سه خواسته جهیزیه، مهریه و نفقه با رعایت دو شرط مذکور رسیدگی می‌کند و سایر دعاوی مثل اجرت‌المثل ایام زوجیت، پرداخت هزینه‌های حضانت و... حتی تا نصاب یک صد میلیون تومان در صلاحیت دادگاه خانواده قرار دارد.

دعاوی آنچه مراد و مقصود قانونگذار است، تصرفات مدعی است و در مقام تعیین مالک و مالکیت نیست (عزیزیانی، ۱۴۰۲: ۱۱۵). دعاوی تصرف عدوانی و مزاحمت و ممانعت از حق از جمله دعاوی شایع و پرتکرار در دادگاه‌ها محسوب می‌شود که براساس بند دو ماده ۱۲ ق.ج. در صلاحیت دادگاه صلح قرار گرفته است که مقررات آن در مواد ۱۵۸ تا ۱۷۷ قانون آیین دادرسی مدنی وضع شده است. این سه دعوی از دعاوی مربوط به اموال غیرمنقول محسوب می‌شود (شمس، ۱۳۸۳: ج ۳۴۲/۱) که براساس ماده ۱۲ قانون آیین دادرسی مدنی در دادگاه صلحی که مال غیرمنقول در حوزه آن واقع شده مورد رسیدگی قرار می‌گیرد.

دعاوی ثلاث در زمره دعاوی غیرمالی محسوب و دعاوی مالی مربوط به اصل مالکیت راجع اموال غیرمنقول مثل اثبات اصل حق ارتفاق و انتفاع با رعایت نصاب بند یک ماده ۱۲ در صلاحیت دادگاه صلح قرار می‌گیرد و از شمول بند ۲ ماده مذکور خارج است.

ممکن است ظاهر تبصره ۴ ماده ۲۰ ق.ج. نسبت به اموال غیرمنقول فاقد سند رسمی این اشتباه را به ذهن متبادر نماید که دادگاه صلح صلاحیت رسیدگی به دعاوی حقوقی ثلاث نسبت به املاکی که فاقد سند رسمی هستند را دارا نمی‌باشد، ولی باید گفت که براساس تبصره ۴ ماده پیش‌گفته، رسیدگی به دعاوی راجع به اموال غیرمنقول که فاقد سند رسمی هستند، صرفاً در صلاحیت مرجع صالح قضایی است و عبارت مرجع صالح قضایی شامل دادگاه صلح نیز می‌شود و به منزله عدم صلاحیت دادگاه صلح در رسیدگی به دعاوی مذکور نمی‌باشد. مضافاً به اینکه ماده ۲۰ مذکور در خصوص اقدامات شورای حل اختلاف برای دعوت از طرفین و تشکیل جلسه برای صلح و سازش و در نهایت صدور گزارش اصلاحی است و مفاد تبصره ۴ این ماده باید براساس حکم ماده ۲۰ قانون یادشده مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرد و مقنن در بند یک و دو ماده ۱۲ ق.ج.، بین اموال غیرمنقول دارای سند رسمی یا فاقد سند رسمی حکم جداگانه‌ای وضع نکرده است و به‌نحو مطلق رسیدگی به دعاوی مالی راجع به اموال غیرمنقول تا نصاب یکصد میلیون تومان یا دعاوی حقوقی ثلاث در صلاحیت دادگاه صلح قرار گرفته است و نظریه شماره ۷/ ۱۴۰۳/ ۲ مورخ ۱۴۰۳/۰۶/۲۷ اداره حقوقی قوه قضاییه: «مرجع قضایی مندرج در تبصره ۴ ماده ۲۰ قانون جدید اعم از دادگاه صلح و دیگر مراجع قضایی است و حکم مقرر در تبصره یاد شده صرفاً در مقام استثنا کردن موارد صلاحیت شورای حل اختلاف است»،

ثلاث و جرایم درجه ۷ و ۸ به مراتب بالاتر از دعاوی مربوط به تخلیه عین مستأجره توأم با سرقفلی و حق کسب و پیشه است. بنابراین، اگر تخلیه منوط به پرداخت حق کسب و پیشه یا تجارت موضوع ماده ۱۹ قانون روابط موجر و مستأجر سال ۱۳۵۶ باشد، دادگاه صلح صلاحیت رسیدگی ندارد و موضوع در صلاحیت دادگاه عمومی حقوقی قرار دارد.

تعبیر مقنن از عبارت دعاوی و درخواست‌ها در این بند دلالت بر این امر دارد که هم حکم تخلیه و هم دستور تخلیه در صلاحیت دادگاه صلح است. همچنین اطلاق عبارت تخلیه عین مستأجره دلالت بر اجاره اعیان اعم از منقول و غیرمنقول و همچنین کلیه اراضی شامل زراعی، مسکونی، دولتی، خوابگاه‌های دانشجویی و منازل سازمانی و ... دارد که از این حیث اطلاق مذکور بدون توجه به مبنای هر کدام از مصادیق یادشده به جهت قوانین حاکم بر آنان قابل نقد است.

براساس بند پ تبصره ۵ ماده ۱۲ ق.ج. دعاوی موضوع بند ۴ ماده مذکور، قابل تجدیدنظرخواهی و به صورت دوبرحله‌ای می‌باشد، اما به منزله این نیست که دستور تخلیه موضوع ماده ۳ قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۷۶ قابل تجدیدنظرخواهی است؛ زیرا دستور تخلیه از شمول آرای اعم از حکم یا قرار خارج و دستور محسوب می‌شود که توسط مرجع صادرکننده آن بر طبق موازین قانونی قابل عدول است (کشاورز، ۱۳۹۷: ۹۸) و نظریه شماره ۷/۷۴۸۸ مورخ ۱۳۷۷/۱۰/۲۱ اداره حقوقی قوه قضاییه مؤید این دیدگاه است و اعتقاد به قابل تجدیدنظرخواهی بودن دستور تخلیه با اصل فوریت و سرعت رسیدگی به آن تناقض دارد. مضافاً به اینکه در صدر تبصره ۵ ماده ۱۲ ق.ج. از کلمه «آراء دادگاه صلح» استفاده شده است و عبارت «آراء» حسب ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی شامل حکم و قرار است و مشمول دستور تخلیه نیست. در نتیجه دستور تخلیه قطعی و غیرقابل تجدیدنظرخواهی است.

بر اساس ماده ۴ قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۶ تعدیل اجاره‌بها مربوط به اجاره اماکن تجاری است که مشمول قانون سال ۱۳۵۶ است و دادگاه صلح صلاحیت رسیدگی به دعاوی تعدیل اجاره بهای اماکن تجاری مشمول قانون سال ۱۳۵۶ را دارا می‌باشد.

۵. اعسار از پرداخت محکوم به در صورتی که دادگاه

صلح نسبت به اصل دعوی رسیدگی کرده باشد.

دعاوی اعسار از پرداخت محکوم به یک نوع دعوی تبعی

نکته چالشی بند مبحث عنه این است که دادگاه صلح در رسیدگی به سه خواسته موضوع یادشده مقید به رعایت مقررات خاص حاکم بر دادگاه خانواده از جمله لزوم حضور قاضی مشاور زن در رسیدگی به دعاوی خانواده نمی‌باشد؛ زیرا اولاً مقنن رسیدگی به دعاوی موضوع این بند را مشروط به رعایت مقررات قانون حمایت خانواده ندانسته است. در حالی که اگر مقنن نظر بر رعایت مقررات دادگاه خانواده در دادگاه صلح داشت، در این بند به عبارت «با رعایت مقررات حاکم بر دادگاه خانواده» تصریح می‌نمود که در مانحن فیه این تصریح وجود ندارد. ثانیاً در ماده ۱۷ ق.ج. تصریح شده است در مواردی که در این قانون حکمی تعیین نشده است آیین دادرسی، صدور رأی و اجرای احکام دادگاه صلح حسب مورد تابع قوانین و مقررات حاکم بر دادگاه‌های حقوقی و کیفری است و در این ماده تصریحی به رعایت مقررات دادگاه خانواده نشده است. لذا لزومی برای رعایت مقررات خاص حاکم بر دادگاه خانواده از جمله لزوم حضور قاضی مشاور زن در رسیدگی به دعاوی خانواده در دادگاه صلح وجود ندارد. ثالثاً حضور قاضی مشاور زن براساس ماده ۲ قانون حمایت خانواده مختص دادگاه خانواده است و واگذاری سه خواسته از صلاحیت‌های دادگاه خانواده به دادگاه صلح به منزله خانواده تلقی کردن دادگاه صلح نمی‌باشد. براساس بند پ تبصره ۵ ماده ۱۲ ق.ج. دعاوی موضوع بند ۳ ماده مذکور، قابل تجدیدنظرخواهی و به صورت دوبرحله‌ای می‌باشد.

۴. دعاوی و درخواست‌های مربوط به تخلیه عین مستأجره و تعدیل اجاره‌بها به جز دعاوی مربوط به سرقفلی و حق کسب یا پیشه یا تجارت

در بندهای ب و پ ماده ۹ ق.ج. دعاوی مربوط به تخلیه عین مستأجره به جز دعاوی مربوط به سرقفلی و حق کسب و پیشه و تعدیل اجاره‌بها در صلاحیت شورای حل اختلاف قرار داشت، ولی براساس بند ۴ ماده ۱۲ ق.ج. رسیدگی به دعاوی و درخواست‌های یادشده به دادگاه صلح واگذار گردیده است. عدم صلاحیت شورای حل اختلاف در ق.ج. نسبت به دعاوی تخلیه عین مستأجره توأم با سرقفلی و حق کسب و پیشه به جهت ماهیت نهاد شورای حل اختلاف قابل توجیه بود، ولی در ق.ج. ممنوعیت دادگاه صلح در رسیدگی به دعاوی مذکور با ماهیت قضایی و محکمه بودن دادگاه صلح و تنوع و کیفیت موضوعات در صلاحیت آن قابل توجیه نمی‌باشد؛ زیرا صلاحیت دادگاه صلح در رسیدگی به دعاوی راجع به اموال غیرمنقول و دعاوی

۶. حصر ورثه، تحریر ترکه، مهر و موم و رفع آن

براساس بند ۶ ماده ۱۲ ق.ج. موضوعات غیر توافقی و فاقد ماهیت قضایی که سابقاً در صلاحیت شورای حل اختلاف بود، به دادگاه صلح واگذار شده است و از این حیث قابل نقد است و مناسب بود همچنان این موضوعات در صلاحیت شورای حل اختلاف باقی می‌ماند؛ زیرا از وظایف حسی دادستان محسوب می‌شود (محمدی، ۱۳۸۷: ۱۴۳) که سپردن آن به دادگاه صلح با ماهیت و صلاحیت‌های آن قابل توجیه نیست. مضافاً به اینکه درخواست‌های مذکور از موضوعات پرتراکم و فاقد ماهیت توافقی محسوب که سپردن آن به محاکم صلح موجب کاهش کیفیت رسیدگی نسبت به سایر دعاوی مهم در صلاحیت دادگاه صلح می‌شود. خصوصاً اینکه مقنن در بند ۱۱۳ قانون برنامه پنج‌ساله هفتم توسعه، صدور گواهی حصر وراثت را از صلاحیت مراجع قضایی خارج و آن را در صلاحیت سازمان ثبت احوال قرار داده است که آن سازمان باید ظرف مدت بیست روز از زمان ثبت واقعه وفات نسبت به صدور گواهی حصر وراثت حتی بدون نیاز به درخواست ورثه یا اشخاص نیز ذی‌نفع اقدام نماید. باتوجه به مؤخر بودن قانون برنامه پنج‌ساله هفتم توسعه و با اجرایی شدن بند یادشده به نوعی در مورد صدور گواهی حصر وراثت، بند ۶ ماده ۱۲ ق.ج. با نسخ ضمنی مواجه است.

براساس تبصره ۵ ماده ۱۲ ق.ج. موارد موضوع بند ۶ قطعی و غیر قابل اعتراض است. هرچند اعتراض به صدور گواهی حصر وراثت مطابق ماده ۳۶۲ قانون امور حسبی قابل تجدیدنظرخواهی نزد مرجع صدور گواهی حصر وراثت دانسته شده است، ولی با مقررات مؤخر فوق‌الذکر در قانون شورای حل اختلاف و اصل قطعی بودن آرای صادره (تبصره ۵ ماده ۱۲ ق.ج.)، امکان تجدیدنظرخواهی از آن با نسخ ضمنی مواجه و قطعی محسوب می‌شود.

۷. تأمین دلیل

تا قبل از تصویب ق.ت. تأمین دلیل براساس مواد ۱۴۹ تا ۱۵۵ قانون آیین دادرسی مدنی در صلاحیت دادگاه عمومی حقوقی قرار داشت که شرایط، کیفیت و تشریفات آن در مواد فوق‌الذکر تصریح شده است، اما بر اساس بند ۹ ماده ۹ ق.ج. صدور قرار تأمین دلیل با تأسیس نهاد شورای حل اختلاف در صلاحیت آن شورا قرار گرفت. سپس با تصویب ق.ج. و براساس بند ۷ ماده ۱۲ آن، به‌طور کلی تأمین دلیل در صلاحیت دادگاه صلح قرار داده شد و براساس تبصره ۵ ماده ۱۲ همان قانون، قبول یا رد

محسوب که از اصل دعوا تبعیت می‌کند. دادگاه صلح به تبع رسیدگی به دعوی اصلی، صلاحیت رسیدگی به دعوی مذکور را دارا است. دادگاه صلح در مورد اعسار از پرداخت محکوم‌به براساس بند تبصره پنج ماده ۱۲ ق.ج. اگر اصل دعوی در دادگاه صلح قابل تجدیدنظرخواهی باشد، رأی صادره در مورد اعسار از محکوم‌به نیز قابل تجدیدنظر است.

این بند تصریحی به دعوی اعسار از پرداخت هزینه دادرسی دعوی اصلی در صلاحیت دادگاه صلح ندارد، ولی با توجه به ماده ۱۷ ق.ج. در مواردی که در قانون جدید حکمی تعیین نشده است مقررات آیین دادرسی مدنی جاری می‌گردد و مطابق ماده ۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی رسیدگی به دعوی اعسار به‌طور کلی با دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی نخستین به دعوی اصلی را دارد یا ابتدا به آن رسیدگی نموده است. همچنین در صورت تجدیدنظرخواهی از رأی دادگاه صلح، رسیدگی به دعوی اعسار از پرداخت هزینه دادرسی نسبت به دعوی یادشده براساس ماده ۵۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی با دادگاه صلح است.

نکته مهم که در ق.ج. بدان پرداخته نشده این است که آیا دادگاه صلح صلاحیت رسیدگی به دعوی تقسیط جزای نقدی نسبت به جرایم در صلاحیت خود را دارد یا خیر؟ به نظر می‌رسد دعوی تقسیط جزای نقدی به عنوان یک دعوی تبعی همچون اعسار از پرداخت محکوم‌به، از صلاحیت اصل جرم در صلاحیت دادگاه صلح تبعیت می‌کند؛ زیرا براساس ماده ۵۲۹ قانون آیین دادرسی کیفری در صورت تقاضای تقسیط از جانب محکوم‌علیه و احراز قدرت وی به پرداخت اقساط، دادگاه نخستین که رأی زیر نظر آن اجرا می‌شود می‌تواند با اخذ تأمین مناسب امر به تقسیط نماید و بر اساس این ماده، دعوی تقسیط جزای نقدی در صلاحیت دادگاه نخستین صادرکننده رأی اصلی می‌باشد. بنابراین، اگر رأی موضوع دعوی تقسیط از دادگاه صلح صادر شده باشد، دعوی تقسیط جزای نقدی در این حالت در صلاحیت دادگاه صلح به‌عنوان یک دعوی تبعی است. مثلاً در صورت طرح دعوی تقسیط جزای نقدی نسبت به جرایم عمدی تعزیری مستوجب مجازات غیر حبس درجه هفت موضوع بند ۱۰ ماده ۱۲ ق.ج. (مثل دعوی تقسیط جزای نقدی نسبت به بزه تغییر کاربری غیر مجاز اراضی زراعی و باغات که در بند ۱۰ این بحث بدان پرداخته می‌شود) در صلاحیت دادگاه صلح می‌باشد و رأی دادگاه صلح در این فرض براساس مفهوم مخالف بند ج تبصره پنج ماده ۱۲ همان قانون و اصل قطعی بودن آرای صادره از دادگاه صلح، قطعی و غیرقابل اعتراض است.

تأمین دلیل قطعی و غیرقابل اعتراض است.

لازم به ذکر است که هرچند در ماده ۱۵۰ قانون آیین دادرسی مدنی درخواست تأمین دلیل ممکن است در هنگام دادرسی و یا قبل از اقامه دعوا صورت گیرد، ولی این مسئله به منزله این نیست که اگر قرار تأمین دلیل در حین دادرسی مطرح شد، رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه صلح باشد، بلکه در صورت طرح درخواست تأمین دلیل حین دادرسی، دادگاه صالح براساس مقررات قرار معاینه محل یا ارجاع به کارشناس موضوع ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی مدنی اقدام لازم را رأساً انجام می‌دهد و رسیدگی به تقاضای تأمین دلیل حین رسیدگی به دعوی اصلی طرح شده در دادگاه حقوقی، از صلاحیت دادگاه صلح خارج است.

۸. تقاضای سازش

در هیچ کدام از بندهای ماده ۹ ق.ق. اشاره‌ای به صلاحیت شورای حل اختلاف برای رسیدگی به تقاضای سازش موضوع ماده ۱۸۶ قانون آیین دادرسی مدنی نشده بود، ولی شورای حل اختلاف براساس مواد ۸ و ۱۱ ق.ق. اقدامات لازم را برای صلح و سازش فی‌مابین طرفین صورت می‌داد. در بند ۸ ماده ۱۲ ق.ج. به صراحت تقاضای سازش موضوع ماده ۱۸۶ قانون آیین دادرسی مدنی به دادگاه صلح واگذار گردید. به نظر می‌رسد عدم صلاحیت شورای حل اختلاف به تقاضای سازش و واگذاری آن به دادگاه صلح با فلسفه ذاتی شورای حل اختلاف جهت حصول صلح و سازش و غیر ترافی بودن درخواست موصوف و با شأنیت محکمه بودن دادگاه صلح با ایراد مواجه است و با وجود نهاد شورای اختلاف، دلیلی بر صلاحیت مرجع قضایی باقی نمی‌ماند.

از سوی دیگر، نسبت تقاضای سازش موضوع ماده ۱۸۶ قانون آیین دادرسی مدنی با صلاحیت شورای حل اختلاف جهت صلح و سازش براساس ماده ۱۳ ق.ج. مشخص نیست. هرچند در ماده ۱۹ آیین‌نامه ترتیب اقدامات سازشی در شوراهای حل اختلاف مصوب مصوب ۲۲/۵/۱۴۰۳ رئیس قوه قضاییه، به صلاحیت دادگاه صلح در رسیدگی به تقاضای ابتدایی سازش موضوع ماده ۱۸۶ قانون آیین دادرسی مدنی تصریح شده است، ولی همچنان واگذاری تقاضای سازش به دادگاه صلح به جای شورای حل اختلاف و ماهیت سازشی شورای حل اختلاف با ابهام اساسی مواجه است.

هزینه دادرسی شورای حل اختلاف در موارد موضوع ماده ۱۳ ق.ج.؛ یعنی صلح و سازش در موضوعات کیفری و دعاوی

حقوقی غیرمالی معادل هزینه دادرسی در محاکم دادگستری و در دعاوی مالی هزینه دادرسی معادل پنجاه درصد هزینه دادرسی در محاکم دادگستری است (ماده ۱۹ ق.ج.). بر اساس تبصره ۵ ماده ۱۲ ق.ج.، تصمیم دادگاه صلح در خصوص تقاضای سازش، قطعی و غیر قابل اعتراض است.

۹. جنبه عمومی و خصوصی کلیه جرایم غیرعمدی ناشی از کار یا تصادفات رانندگی

واگذاری مطلق و بدون قید و شرط جنبه عمومی و خصوصی کلیه جرایم غیرعمد ناشی از کار یا تصادفات رانندگی به دادگاه صلح از حیث نوع مجازات نسبت به جنبه عمومی و میزان دیه و خسارت قابل انتقاد است؛ زیرا مثلاً قتل غیرعمد ناشی از حادثه کار موضوع ماده ۶۱۶ قانون مجازات اسلامی (بخش تعزیرات) با مجازات حبس درجه پنج (یک سال تا سه سال) در صلاحیت دادگاه صلح قرار دارد. همچنین تصادف یا حادثه غیرعمد ناشی از کار که منتهی به چند دیه کامل باشد، به رغم اینکه از نصاب بند یک ماده ۱۲ ق.ج. فراتر است، ولی در صلاحیت دادگاه صلح قرار دارد و این به منزله این است که مقنن نسبت به حدود و میزان صلاحیت‌های دادگاه صلح توجه کافی را مبذول نداشته است.

ایراد دیگر بند موضوع بحث این است که براساس صدر تبصره ۵ و مفهوم مخالف بند ۱۲ ق.ج. مطلق جنبه خصوصی کلیه جرایم غیرعمدی ناشی از کار یا تصادفات رانندگی با هر میزان و مبلغ حتی چند دیه کامل قطعی و غیرقابل اعتراض است و از این حیث محل اشکال جدی است. البته حسب مستند قانونی اخیرالذکر در صورتی که جنبه عمومی جرایم موضوع بند ۹، دارای مجازات قانونی درجه شش یا بیشتر باشد، قابل تجدیدنظرخواهی در دادگاه تجدیدنظر استان است و در صورتی که مجازات قانونی آن درجه هفت یا هشت باشد، قطعی و غیرقابل اعتراض است.

پیشنهاد تقنینی این است که نسبت به جنبه خصوصی جرایم موضوع این بند، نصاب مشخصی تعیین و نسبت به جنبه عمومی بزه، صرفاً در صورتی که مستوجب مجازات درجه هفت یا هشت باشد، در صلاحیت دادگاه صلح قرار گیرد. درحالی که حتی براساس ماده ۳۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری، دادگاه کیفری دو صرفاً صلاحیت رسیدگی به جرایم درجه هفت و هشت به نحو مستقیم را دارا بود، ولی در حال حاضر رسیدگی به جرم موضوع ماده ۶۱۶ قانون مجازات اسلامی (بخش تعزیرات) با مجازات حبس درجه پنج، در صلاحیت مستقیم دادگاه صلح

تجدیدنظرخواهی در دادگاه تجدیدنظر استان است که قطعی بودن آرای دادگاه صلح با تعدد و تکرار دعاوی و شکایات در صلاحیت آن، قابل انتقاد است.

نکته مهم قابل تأمل این است که در مواردی که رأی دادگاه صلح قطعی است آیا مواردی همچون قرار نظارت قضایی موضوع تبصره ۲ ماده ۲۴۷ قانون آیین دادرسی کیفری، قرار توقف تحقیقات موضوع ماده ۱۰۴ قانون اخیرالذکر و سایر موارد مشابه قابل اعتراض است؟ در پاسخ باید گفت که براساس صدر تبصره ۵ ماده ۱۲ ق.ج. اصل بر قطعی بودن آرای دادگاه صلح است و در موارد شک باید به اصل رجوع کنیم و موارد قابل تجدیدنظر در بندهای این تبصره تصریح و تخصیص داده شده است. لذا به نظر می‌رسد موارد فوق‌الذکر به‌عنوان موارد تبعی، از حکم مقرر نسبت به اصل رأی تبعیت نموده و قطعی محسوب می‌شود.

۱۱. دعاوی اصلاح شناسنامه، استرداد شناسنامه، اصلاح مشخصات مدرک تحصیلی (به‌استثنای مواردی که در صلاحیت دیوان عدالت اداری است)، الزام به اخذ پایان کار، اثبات رشد، الزام به صدور شناسنامه، تصحیح و تغییر نام

عجیب و ناهمگون‌ترین دعاوی در صلاحیت دادگاه صلح مربوط به بند ۱۱ ماده ۱۲ ق.ج. است. مبنا و توجیه مقنن برای واگذاری این تعداد از دعاوی به دادگاه صلح مشخص نیست و اساساً چرا این دعاوی در صلاحیت دادگاه صلح قرار گرفته است و سایر دعاوی مشابه که مرتبط با برخی دعاوی موضوع این بند است، در صلاحیت دادگاه عمومی حقوقی است. به‌نظر می‌رسد کمترین دقت ممکن توسط مقنن و تدوین‌کنندگان قانون برای این امر صورت‌گرفته و سازگاری لازم با قواعد قانونگذاری ندارد؛ زیرا رسیدگی به برخی از دعاوی موضوع این بند (از جمله اصلاح شناسنامه) از یک‌سو سابقاً در صلاحیت مراجع غیرقضایی بود و از سوی دیگر، برخی از این دعاوی (الزام به اخذ پایان کار) کاملاً مرتبط و منوط به دعاوی دیگری است که ذکر تعداد معدودی دعوی در صلاحیت دادگاه صلح بدون لحاظ سایر دعاوی مرتبط، با اطاله و اشکال مواجه خواهد بود. نکته مهم این است که صلاحیت دادگاه صلح در رسیدگی به دعاوی مذکور در بند ۱۲ ماده ۱۲ ق.ج. کاملاً استثنائی و منصوص و با توجه به اختصاصی بودن دادگاه صلح و صلاحیت عام دادگاه‌های عمومی در رسیدگی به دعاوی، سایر دعاوی مشابه مرتبط ذکر نشده در این بند (مثل الزام به صدور سایر

بدون صدور کیفرخواست و به نحو رأساً قرار دارد که از این حیث محل انتقاد است.

۱۰. جرائم عمدی تعزیری مستوجب مجازات درجه هفت و هشت

پس از بند یک ماده ۱۲ ق.ج. درمورد دعاوی حقوقی، این بند در زمینه موضوعات کیفری، مهم‌ترین بند ماده مذکور محسوب می‌شود. به‌نظر می‌رسد مقنن توجه و دوربینی مناسبی نسبت به تعداد، نوع و ماهیت جرایم عمدی تعزیری مستوجب مجازات درجه هفت و هشت نداشته است. با بررسی کلیه قوانین، بیش از ۴۰۰ عنوان مجرمانه که مستوجب مجازات درجه درجه هفت و هشت باشد، بتوان یافت که بسیاری از این جرایم مثل تغییر کاربری غیرمجاز اراضی زراعی و باغات (رأی صادره در این جرم حسب بند ج تبصره ۵ ماده ۱۲ ق.ج. قطعی است)، از اهمیت بسزایی برخوردار است که واگذاری مطلق جرایم عمدی مستوجب مجازات درجه هفت و هشت بدون معیار، ملاک و تقسیم‌بندی صحیح حقوقی، فاقد توجیه حقوقی است.

در حال حاضر دادگاه‌های کیفری دو به جرایم درجه چهار تا شش، دادگاه صلح به جرایم عمدی مستوجب درجه هفت و هشت و دادگاه کیفری یک به جرایم درجه یک تا سه رسیدگی می‌کند و دادگاه صلح در عرض دو دادگاه دیگر اخیرالذکر قرار دارد که براساس تبصره یک ماده ۱۲ ق.ج. و ماده ۳۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری رسیدگی به جرایم درجه هفت و هشت بدون صدور کیفرخواست و رأساً توسط دادگاه صلح و بدون نیاز به طرح در دادسرا مورد رسیدگی قرار می‌گیرد.

تحقیقات مقدماتی و صدور قرار تأمین و سایر اقدامات لازم قانونی در رسیدگی به جرایم درجه هفت و هشت توسط دادگاه صلح صورت می‌گیرد. دادگاه صلح در جرایم درجه هفت و هشت، صلاحیت صدور قرارهایی همچون قرار ترک تعقیب، قرار بایگانی پرونده و قرار تعلیق تعقیب موضوع ۷۹ تا ۸۲ قانون آیین دادرسی کیفری و سایر موارد مشابه دیگر با رعایت مقررات قانونی را داراست.

حسب بند ج تبصره ۵ ماده ۱۲ ق.ج. حکم دادگاه صلح در جرایم درجه هفت و هشت قطعی محسوب می‌شود، مگر اینکه مجازات قانونی آن حبس درجه هفت باشد. به عبارتی آرای صادره از دادگاه صلح در خصوص جرایم درجه هشت با هر نوع مجازات قانونی، مطلقاً قطعی و رأی صادره در خصوص جرایم درجه هفت در غیر مجازات حبس قطعی و صرفاً در خصوص جرایمی که مجازات قانونی آنها حبس درجه هفت باشد، قابل

اسناد در صلاحیت دادگاه عمومی قرار دارد. به نظر می‌رسد شناسنامه دارای خصوصیت منحصربه‌فردی نمی‌باشد که مثلاً کارت ملی و سایر اسناد رسمی دیگر دارای آن خصیصه نباشد. فلسفه مقنن برای ما در این مورد نیز مبهم و محل تأمل است. بنابراین، مثلاً اگر دعوای استرداد کارت ملی مطرح شود از شمول صلاحیت دادگاه صلح خارج و در صلاحیت دادگاه عمومی قرار دارد.

ج) الزام به صدور شناسنامه: در دعوای الزام به صدور شناسنامه به عنوان یکی از دعوای راجع به اسناد ثبت احوال، اگر تابعیت افراد مورد تردید واقع نباشد، دادگاه صلح مبادرت به رسیدگی می‌نماید، ولی چنانچه تابعیت افراد محل تردید باشد، براساس ماده ۴۵ و تبصره آن از قانون ثبت احوال و رأی وحدت رویه شماره ۷۴۸ مورخ ۹۵/۱/۲۴، مراتب در شورای تأمین شهرستان تعیین تکلیف می‌شود و اداره ثبت احوال بر اساس گزارش شورای مذکور مبادرت به اتخاذ تصمیم می‌نماید. رسیدگی به دعوای الزام به صدور سایر اسناد سجلی از صلاحیت دادگاه صلح با توجه به استثنایی بودن صلاحیت‌های این دادگاه خارج است.

د) تصحیح و تغییر نام: مقنن به‌نحو مطلق تصحیح و تغییر نام را در صلاحیت دادگاه صلح قرار داده است و اشاره‌ای به نام کوچک و نام خانوادگی نکرده است، ولی به نظر می‌رسد مراد و مقصود مقنن از عبارت «تصحیح و تغییر نام»، نام کوچک است؛ زیرا در ماده ۲۰ قانون ثبت احوال برای ذکر مقررات نام کوچک، از عنوان مطلق «نام» استفاده شده است، ولی در ماده ۴۴ قانون یادشده برای نام خانوادگی، تعبیر خاص آن به کار برده شده است. همچنین مقررات ناظر بر تغییر نام خانوادگی در مواد ۴۰ تا ۴۲ قانون مذکور ذکر شده که رعایت حق تقدم نام خانوادگی اشخاصی که به نام آنان در دفاتر مخصوص ثبت شده است، الزامی می‌باشد و دیگری حق اختیار نام خانوادگی شخص دیگری را ندارد، مگر با اجازه دارنده حق تقدم. شورای عالی ثبت در مصوبه سال ۱۳۸۰ دستورالعمل نام خانوادگی را تصویب کرد و در آن طی مواد مبسوطی، ضوابطی برای تغییر نام خانوادگی تعیین کرده است.

تصریح به دعوای «تصحیح و تغییر نام» در بند ۱۱ ماده ۱۲ ق.ج.، ملازمه‌ای با عدم اجرای مقررات قانون ثبت احوال نسبت به نام خانوادگی ندارد و براساس ماده ۴۰ قانون یادشده،

اسناد سجلی مثل کارت ملی، در صلاحیت دادگاه عمومی یا دیوان عدالت اداری (حسب مورد) قرار دارد و در موارد شک باید به اصل (صلاحیت دادگاه عمومی) رجوع شود. هر کدام از دعوای مذکور در این بند به نحو جداگانه به شرح ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱۱- ۱. دعوای راجع به اسناد سجلی

دعوای اصلاح شناسنامه، استرداد شناسنامه، الزام به صدور شناسنامه، تصحیح و تغییر نام در صلاحیت دادگاه صلح قرار دارد. براساس ماده ۴ قانون ثبت احوال مصوب ۱۳۵۵ رسیدگی به شکایات اشخاص ذی‌نفع از تصمیمات هیأت حل اختلاف و همچنین رسیدگی به سایر دعوای راجع به اسناد ثبت احوال با دادگاه محل اقامت خواهان است. فلسفه و چرایی انتخاب و اختصاص چند دعوای فوق‌الذکر از مجموع دعوای راجع به اسناد ثبت احوال به دادگاه صلح محل ابهام و تأمل است. رأی دادگاه صلح در دعوای راجع به اسناد سجلی حسب تبصره ۵ ماده ۱۲ قانون جدید قطعی است.

الف) اصلاح شناسنامه: بر اساس بند یک ماده ۳ قانون ثبت احوال هرگونه اصلاح در اسناد سجلی از جمله شناسنامه در صلاحیت هیأت حل اختلاف ثبت احوال موضوع ماده فوق‌الذکر قرار دارد. هیأت حل اختلاف ثبت احوال به‌عنوان یک مرجع اختصاصی بهتر از یک مرجع قضایی مثل دادگاه صلح می‌تواند به اشتباهات ثبتی مربوطه به اسناد سجلی رسیدگی کند. هیأت حل اختلاف با ترکیب رئیس اداره ثبت و مسئول بایگانی و یکی از کارمندان ثبت احوال است که شایسته است به ترکیب مذکور برای رعایت استقلال، عضویت یک قاضی پیش‌بینی شود (توکلی‌کیا، ۱۳۹۹: ۶۹). بنابراین، قرار دادن یک دعوای اداری (عبدالهیان و رفیعی، ۱۳۹۷: ۷۵)، بدون تصور صلح و سازش در آن، به دادگاه صلح با فلسفه تأسیس آن مغایر است. از سوی دیگر، واگذاری اختلافات دارای ماهیت اداری و غیر ترافیعی به مراجع قضایی با سیاست‌های کلی قانونگذاری و کاهش و پیشگیری از افزایش دعوای مغایر است.

ب) استرداد شناسنامه: دعوای استرداد شناسنامه در قانون ثبت احوال ذکر نشده است و اساساً مشخص نیست که مقنن چرا صرفاً استرداد شناسنامه را در صلاحیت دادگاه صلح قرار دارد و استرداد سایر اسناد سجلی و به‌طورکلی استرداد سایر

معدل و تمامی مندرجات مدارک تحصیلی است که البته شایسته بود مقنن در این خصوص عنایت کافی را مبذول می‌نمود. مضافاً به اینکه صلاحیت دیوان عدالت اداری در این خصوص با توجه به اینکه خواننده دعوی حسب مورد دانشگاه‌های دولتی و غیر دولتی زیر نظر وزارت علوم تحقیقات و فناوری و وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی یا دانشگاه آزاد اسلامی یا مراکز زیر نظر وزارت آموزش و حوزه علمیه است، به روشنی مشخص نیست که به‌نظر می‌رسد تداخل و هم‌پوشانی زیادی با صلاحیت‌های دیوان عدالت اداری خواهد داشت و اختلاف صلاحیت‌های زیادی بین دادگاه‌های صلح و دیوان عدالت اداری صورت خواهد گرفت. نسبت این مصوبه قانونی با مصوبه ۶۳۰ مورخ ۸۷/۶/۱۲ و پیرو مصوبه ۷۶۳ مورخ ۹۴/۲/۲۲ شورای عالی انقلاب فرهنگی، با صلاحیت هیأت عالی تجدیدنظر مستقر در وزارت علوم تحقیقات و فناوری در خصوص موضوعات آموزشی مشخص نیست. گذشت زمان و رویه قضایی اشکالات مربوط به این خواسته را بیشتر روشن و مشخص خواهد کرد که به‌نظر می‌رسد در نهایت مورد اصلاح مقنن قرار خواهد گرفت.

۱۱-۳. الزام به اخذ پایان کار

پایان کار گواهی یا مدرکی است که توسط شهرداری به مالک یا سازنده ملک پس از تکمیل مراحل ساخت‌وساز و تأیید نهایی آن به مالک یا سازنده اعطا می‌شود. پایان کار نشان‌دهنده این است که ساختمان مطابق با ضوابط و مقررات ملی ساختمان و همچنین پروانه ساختمانی احداث شده و تمامی مراحل قانونی و فنی مربوط به آن مطابق تبصره ۷ ماده ۱۰۰ قانون شهرداری‌ها و مقررات قانون نظام مهندسی و کنترل ساختمان به‌طور کامل طی و توسط شهرداری صادر می‌شود. دعوای الزام به اخذ پایان کار به‌عنوان یکی از دعوای مرتبط توأم با دعوای دیگر مثل الزام به تنظیم سند رسمی، الزام به فک رهن و الزام به اخذ صورت مجلس تفکیکی در مراجع قضایی مطرح می‌شود که در قانون جدید از بین تمامی دعوای فوق‌الذکر، صرفاً دعوای الزام به اخذ پایان کار در صلاحیت دادگاه صلح قرار گرفته است و مشخص نیست که چرا مقنن صرفاً دعوای مذکور را در صلاحیت دادگاه صلح قرار داده و سایر دعوای دیگر همچنان در صلاحیت دادگاه عمومی است. به‌نظر نمی‌رسد که دعوای الزام به اخذ پایان کار دارای خصوصیت منحصر به فردی باشد که رسیدگی به آن در صلاحیت خاص دادگاه صلح قرار گیرد، هرچند دعوای الزام به اخذ پایان کار به‌عنوان یک دعوای

تغییر نام خانوادگی با رعایت کلیه تشریفات قانونی توسط ثبت احوال صورت می‌گیرد و همچنان که سابقاً تغییر نام خانوادگی در صلاحیت دادگاه عمومی نبوده، در حال حاضر نیز دادگاه صلح صلاحیت رسیدگی به دعوای ناشی از نام خانوادگی را ندارد و همچنان در صلاحیت ادارات ثبت احوال قرار دارد، ولی آن دسته از دعوای مربوط به تغییر نام کوچک که سابقاً در دادگاه عمومی مورد رسیدگی قرار می‌گرفت، با تصویب ق.ج. و تشکیل دادگاه صلح، صلاحیت آن از دادگاه عمومی به دادگاه صلح انتقال یافته است و دادگاه صلح براساس ماده ۹۹۵ قانون مدنی و مواد ۴ و ۲۰ قانون ثبت احوال و لحاظ رأی وحدت رویه ۲۲۴ مورخ ۰۸/۰۸/۱۳۴۹ مبادرت به رسیدگی می‌نماید. در نهایت براساس ق.ج. صرفاً صلاحیت رسیدگی به دعوای تصحیح و تغییر نام کوچک از دادگاه عمومی به دادگاه صلح منتقل یافته است و نافی و ناسخ هیچ‌کدام از مقررات قانون ثبت احوال نیست.

۱۱-۲. اصلاح مشخصات مدرک تحصیلی به استثنای مواردی که در صلاحیت دیوان عدالت اداری است

یکی دیگر از رویکردهای عجیب مقنن در ق.ج. برای افزودن قدرت و صلاحیت‌های دادگاه صلح، قرار دادن موضوع کاملاً تخصصی و غیر ترافعی تحت عنوان «اصلاح مشخصات مدرک تحصیلی» است. این دعوی حتی سابقاً در صلاحیت دادگاه عمومی هم قرار نداشت و مبنای مقنن در قرار دادن این خواسته در عداد صلاحیت‌های دادگاه صلح محل اشکال و ابهام جدی است. به‌نظر می‌رسد که اصول قانونگذاری در این خصوص مورد اغفال واقع شده است؛ زیرا دعوای مربوط به مدرک تحصیلی از موضوعات تخصصی مرتبط با آموزش است که باید در مراجع تخصصی مورد بررسی و رسیدگی قرار گیرد و قرار دادن آن در مجموعه صلاحیت‌های عام، ناهمگون و غیر تخصصی دادگاه صلح، محل اشکال است و با سیاست‌های کلی قضایی ابلاغی ۱۳۸۱/۷/۲۸ مصوب مقام معظم رهبری مبنی بر «تخصصی کردن رسیدگی به دعوای در سطوح مورد نیاز» مغایر است.

اینکه مقصود مقنن از عبارت «اصلاح مشخصات مدرک تحصیلی» چه مصادیقی است، مشخص نیست که با توجه به اطلاق این عبارت شامل مدرک تحصیلی صادره از دانشگاه یا ادارات آموزش و پرورش باشد. همچنین اطلاق آن مشتمل بر اصلاح هویت دارنده مدرک تحصیلی، اصلاح موارد مربوط به

به نظر می‌رسد انتزاع اثبات رشد از صلاحیت مرجع اختصاصی خانواده (با صلاحیت خاص) به مرجع اختصاصی دیگر (دادگاه صلح با نوعی صلاحیت عام) فاقد توجیه حقوقی و قانونی است. در بند ۱۲ ماده ۴ قانون حمایت خانواده، رشد در کنار «حجر و رفع آن» در صلاحیت دادگاه خانواده قرار داشت ولی در بند ۱۱ ماده ۱۲ ق.ج. صرفاً دعوی اثبات رشد در صلاحیت دادگاه صلح قرار دارد و همچنان دعوی مربوط به حجر و رفع آن در صلاحیت دادگاه خانواده است. هرچند رشد و حجر و دعوی مربوط به آن از دعوی کاملاً مرتبط محسوب که قرار دادن صرف دعوی اثبات رشد در صلاحیت دادگاه صلح با اشکال و اطاله دادرسی مواجه است و بهتر بود همچنان دعوی مذکور در صلاحیت دادگاه خانواده قرار می‌گرفت؛ زیرا اثبات رشد دارای مقدمات و توالی دیگری از جمله حدوث حجر است که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه خانواده قرار دارد. البته به نظر می‌رسد به طور کلی مقنن در ق.ج. توجه مناسبی به دعوی مرتبط و مقدماتی برای رسیدگی به دعوی در صلاحیت دادگاه صلح نداشته است. درخواست اثبات رشد مطابق قانون راجع به رشد متعاملین مصوب ۱۳۱۳ باید به طرفیت دادستان مطرح شود. رأی دادگاه صلح در مورد اثبات رشد حسب تبصره ۵ ماده ۱۲ ق.ج. قطعی و غیر قابل اعتراض است.

بحث و نتیجه‌گیری

دادگاه صلح به‌عنوان یک مرجع قضایی اختصاصی (نه عمومی) به طیف گسترده‌ای از دعوی مدنی و کیفری و همچنین تعدادی از دعوی خانوادگی، امور حسبی و غیر ترافیکی رسیدگی می‌کند. این دادگاه در برخی موارد به‌عنوان مرجع بدوی براساس ۱۲ ق.ج. و در برخی موارد مرجع تجدیدنظر یا استیناف براساس ماده ۲۵ همان قانون مبادرت به رسیدگی می‌کند.

عدم پیش‌بینی امتیازات خاص برای رجوع به دادگاه‌های صلح از جمله هزینه دادرسی و تشریفات دادرسی از معایب دادگاه صلح است؛ زیرا بر اساس ماده ۱۹ ق.ج. هزینه دادرسی در دادگاه‌های صلح مطابق هزینه دادرسی در محاکم دادگستری است و بر اساس ماده ۱۷ همان قانون در مواردی که در قانون شوراهای حل اختلاف حکمی تعیین نشده است، آیین دادرسی و ترتیبات رسیدگی، صدور رأی و اجرای حکم مطابق قوانین و مقررات حاکم بر دادگاه‌های حقوقی و کیفری است.

واگذاری و اعطای صلاحیت‌های متنوع ناهمگون شامل حقوقی، کیفری حسبی و موضوعات غیر ترافیکی از معایب دیگر

مستقل و جداگانه قابلیت رسیدگی دارد و در ق.ج. در صلاحیت دادگاه صلح قرار دارد، ولی دعوی مذکور معمولاً به‌عنوان مقدمه سایر دعوی مرتبط مثل الزام به تنظیم سند رسمی و الزام به تحویل مبیع محسوب و قرار دادن این دعوی مقدماتی در صلاحیت دادگاه صلح با وجود صلاحیت دادگاه عمومی در رسیدگی به سایر دعوی مرتبط، موجب اطاله دادرسی و سردرگمی اصحاب دعوی است. در ق.ج. در خصوص اینکه اگر دعوی الزام به اخذ پایان کار با سایر دعوی یادشده مثل الزام به تنظیم سند رسمی در دادگاه عمومی مطرح گردد، حکمی مشخص نشده است، به نظر می‌رسد دادگاه عمومی صلاحیت رسیدگی به دعوی الزام به اخذ پایان کار را ندارد و باید در این خصوص نسبت به دعوی الزام به اخذ پایان کار قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادگاه صلح صادر و نسبت به سایر دعوی مرتبط نزد خود براساس ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی قرار اناطه صادر نماید. هرچند مقنن در ماده ۲۱ ق.ج. در مواردی که دعوی طاری یا مرتبط با دعوی اصلی از صلاحیت ذاتی شورای حل اختلاف خارج بود، رسیدگی به هر دو دعوا را در صلاحیت مرجع صالح قضایی می‌دانست، ولی این حکم در ق.ج. نسبت به دادگاه صلح تکرار نشده است که البته قانونگذار، دادگاه صلح را در عرض دادگاه عمومی قرار داده است، ولی برای تسریع در رسیدگی و جلوگیری از اطاله دادرسی بهتر بود حکم ماده ۲۱ ق.ج. در خصوص صلاحیت دادگاه عمومی نسبت به تمامی دعوی مرتبط در صلاحیت آن دادگاه و دادگاه صلح تکرار می‌شد.

براساس تبصره ۵ ماده ۱۲ قانون جدید، رأی دادگاه صلح در خصوص دعوی مذکور قطعی و غیر قابل اعتراض است.

۱۱-۴. درخواست اثبات رشد

رسیدگی به درخواست رشد در گذشته براساس بند ۱۲ ماده ۴ قانون حمایت خانواده در صلاحیت دادگاه خانواده قرار داشت، ولی مقنن در ق.ج. با عبارت «دعوی اثبات رشد» موضوع یادشده را به‌عنوان یک دعوی ترافیکی محسوب و آن را در صلاحیت دادگاه صلح قرار داده است، ولی اثبات رشد فاقد وصف دعوی و یک درخواست محسوب می‌شود که براساس ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی دادگاه در صورت احراز عدم محجوریت (موضوع مواد ۱۱۹۳ و ۱۲۵۴ قانون مدنی)، ضمن موافقت با درخواست تقاضاکننده، بر اساس رأی وحدت رویه شماره ۳۰ مورخ ۱۳۶۴/۱۰/۰۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، نسبت به صدور گواهی رشد اقدام می‌کند.

انحلال عملی شوراهای حل اختلاف در حل و فصل اختلاف و انحصار آن به امر صلح و سازش از نوآوری‌های ق.ج. محسوب که به نظر می‌رسد واگذاری موضوعات غیر ترافیکی به شوراهای حل اختلاف از جمله تأمین دلیل و صدور گواهی حصر وراثت و سایر موارد مشابه برای عدم تراکم پرونده‌ها در دادگاه‌های صلح، ضروری بود که مورد اغفال مقنن قرار گرفته است.

ایجاد محدودیت برای مقام ارجاع و مقام قضایی رسیدگی‌کننده در دادگاه صلح برای ارجاع اختلاف به شورای حل اختلاف جهت حصول صلح و سازش قبل از ارجاع پرونده‌ها به شعب دادگاه‌های صلح (ماده ۱۵ و تبصره آن) از دیگر معایب ق.ج. محسوب می‌شود که با فلسفه تشکیل دادگاه صلح و عنوان قانون شوراهای حل اختلاف در تضاد است.

دادگاه صلح محسوب می‌شود که با لزوم رسیدگی تخصصی به دعاوی و شکایات در تضاد است. رسیدگی به دعاوی مالی تا نصاب یکصد میلیون تومان (حتی دعاوی مالی مقوم شده) از دیگر معایب این دادگاه محسوب می‌شود که با فلسفه تشکیل دادگاه صلح برای رسیدگی به دعاوی خرد و کم‌اهمیت در تضاد است.

با توجه به صلاحیت‌های متنوع دادگاه صلح در بندهای ۱۱ گانه ماده ۱۲ ق.ج. و واگذاری اختلافات غیر ترافیکی با ماهیت غیر قضایی از مراجع اختصاصی اداری به دادگاه صلح همچون اصلاح شناسنامه و اصلاح مدرک تحصیلی و غیره با سیاست‌های کلی قضایی ابلاغی ۱۳۸۱/۷/۲۸ مصوب مقام معظم رهبری برای تخصصی شدن رسیدگی‌ها و کاهش دعاوی مغایر است.

Resources

- Abdolhayan, Omid.; Rafiei, Mohammad Reza. (2018). *Strategies for Promoting Fair Trial in Specialized Non-Judicial Authorities*. Tehran: Judiciary Research Institute. Second Edition (In Persian).
- Abhari, Hamid. (2012). *Civil Procedure Code 2*. Babolsar: Mazandaran University Press. First edition (In Persian).
- Ahmadi, Nemat. (1992). *Civil Procedure Code*. First Edition. Tehran: Atlas Publications (In Persian).
- Ashouri, Mohammad. (2004). *Criminal Procedure Code*. Volume 1. Tehran: Samt, 8th edition (In Persian).
- Aziziani, Majid. (1402). "Re-examination of the superiority of possession over ownership in third-party claims with a view to judicial practice". *Journal of Private Law*, 20(1) (In Persian).
- Boroujerdi-Abdo, Mohammad. (1401). *Principles of Legal Trials*. edited by: Naser Soltani. Tehran: Publication, second edition (In Persian).
- Fasihi Zadeh, Alireza; Asadi, Sebid Hossein. (2014). "Objection to the price demanded and its effects in civil

- proceedings". *Journal of Private Law*, Volume 11, Number 2 (In Persian).
- Hajian, Hani. (2014). *The Law of Dispute Resolution Councils in the Current Legal System*. Tehran: Majd. First Edition (In Persian).
- Hayati, Ali Abbas. (2011). *Civil Procedure Code 3*. Tehran: Mizan. first edition (In Persian).
- Hormozi, Khairollah. (2014). "Development of Jurisdiction or Dependent Jurisdiction". *Private Law Research Quarterly*, Year 2, Issue 6, Spring.
- Jafari-Lengroudi, Mohammad Jafar. (2012). *Detailed in Legal Terminology*. Volume 3. Tehran: Ganj Danesh, Fifth Edition (In Persian).
- Katouzian, Nasser. (2009). *Specific Contracts: Partnerships and Peace*. Volume 2. Tehran: Ganj Danesh. 8th edition (In Persian).
- Katouzian, Nasser. (2010). *The validity of the judgment in civil litigation*. Tehran: Mizan. 8th edition (In Persian).
- Kaviar, Hossein; Amini, Mehdi. (2025). "Jurisdiction of the Peace Court in the Dispute Resolution Council Law

- approved in 1402". *Quarterly Journal of Judicial Law Perspectives*, Volume 29, Number 106.
- Khodabakhshi, Abdullah. (2019). *Litigation Law*. Volume 7. Tehran: Publication. First Edition (In Persian).
- Matin Daftari, Ahmad. (1999). *Civil and Commercial Procedure Code*. First Edition. Volume 1. Number 88, Majd Scientific and Cultural Forum.
- Mohajeri, Ali. (2006). *Civil Jurisdiction in Iranian Courts*. Third Edition. Fekrsazan Publications (In Persian).
- Mohammadi, Pejman. (2008). "Legal Competence of Dispute Resolution Councils". *Journal of Law and Political Sciences*, 3 (11), pp. 127-163 (In Persian).
- Nahrini, Fereydoun. (2022). *Civil Procedure*. Volume 1. Parts 1 and 2. Tehran: Ganj Danesh. Third Edition (In Persian).
- Salehi-Zahabi, Jamal. (2010). "The principle of relativity of legal judgment". *Journal of Justice Law*, 74 (71), pp. 71-41. (In Persian)
- Shah-Heidaripour, Mohammad Ali. (2012). *Jurisdiction of the Court*. Tehran: Adak. first edition (In Persian).
- Shams, Abdullah. (2004). *Civil Procedure*. Volume 1. Tehran: Drak. 6th edition (In Persian).
- Shams, Abdullah. (2018). *Execution of Civil Judgments*. Volume 1. Tehran: Drak. Second Edition (In Persian).
- Taghizadeh, Ali; Rashidi, Amir Pouya. (2019). "Inherent Jurisdiction of Family Court". *Quarterly Journal of Private Law Research*, Year 7, No. 26 (In Persian).
- Tavakoli, Mohammad Mehdi. (1402). *Comprehensive Education in Civil Procedure*. Volume 2. Tehran: Maktoob Akher, 15th edition (In Persian).
- Tavakoli-Kia, Omid. (2019). "Procedure of the Civil Registration Dispute Resolution Board". *Quarterly Journal of Research and Development in Comparative Law*, 3(7), pp. 36-72 (In Persian).
- Zarang, Mohammad. (2002). *The Development of the Iranian Judicial System*. Volumes 1 and 2. Tehran: Islamic Revolution Documents Center. First Edition (In Persian).